

دانشکده ادبیات

شماره اول سال سوم

۱۳۳۴

مهر ماه

ترجمه علوم چینی بفارسی

در قرن هشتم هجری

بقلم: آقای مجتبی مینوی

استاد کرسی تاریخ دردانشکده معقول و منقول و
دانشکده ادبیات

گنج عظیمی از مؤلفات فارسی که بصورت نسخه خطی موجود است در سرزمین
ترکیه است که ماهنوز از بزرگی و غنای آن بوئی نبرده ایم. در احصائیه ای که معارف
ترکیه در سال ۱۹۴۷، راجع بسال ۱۹۴۴/۵ میلادی، از نسخه های خطی محفوظه در
۶۷ کتابخانه عمومی آن مملکت منتشر کرد پنجاه و یک کتابخانه نام برده شده است که
در آنها نسخ خطی فارسی موجود است، و مطابق این احصائیه فقط ۷۰۳۵ نسخه
فارسی در این کتبخانههاست. ولی این احصائیه جامع نیست و از کتابخانه های خود شهر
استانبول لااقل هشت یا نه کتبخانه بسیار مهم (و بعضی از آنها از خزاین مملو از نسخ
بی نظیر و بعدة بسیار زیاد) خود بنده دیده ام که اصلا در این فهرست مذکور نیست
مثل کتبخانه طوب قاپوسرای (که ۱۵۶۰۰ نسخه خطی دارد)، و کتبخانه اونورسیتیه
(با ۱۷۳۶۰ نسخه)، و کتبخانه بازید عمومی (با ۷۴۰۰ نسخه) و کتبخانه های بلدیّه و
اوقاف اسلامی و عاطف افندی و ابالیوبو مؤسسه شرقیات و مؤسسه ترکیات. علاوه
بر این کتبخانه های اقره را هم بهیچ وجه بحساب نیاورده اند.

بطوریکه بنده تخمین می‌کنم شاید در مجموع این کتابخانهای مختلف که در انقره و استانبول و سایر شهرهای ترکیه واقعست در حدود دویست و پنجاه تادویست و شصت هزار نسخه خطی محفوظست که بحتمل سیزده چهارده هزارتای آنها کتابهای فارسی باشد، و می‌کن که از این عده دو هزارتائی باشد که نسخه آنها را ما در ایران نداریم و حتی نام بسیاری از آنها را نشنیده‌ایم و از وجود آنها واقف نیستیم. معلوم است که تافهرست کامل کلیه این کتابخانها منتشر نشود از کم و کیف نسخ آنها چنانکه باید و شاید مطلع نمی‌توان شد، و چنین فهرستی را وزارت معارف ترکیه مدتی است شروع بتهیه کرده‌اند، و شاید قبل از آنکه بنده چشم بر این دنیا بیندم چاپ و انتشار آن فهرست پایان برسد. اما اگر چه بالفعل چنان فهرست جامعی در دست ما نباشد مانعی درین نیست که از نسخه‌های منحصر بفرد یا نادری که در آن کتابخانها هست، و از نسخه‌های قدیم و خوبی که بهتر از نسخه‌های موجود در ایران باشد، عکس و فیلم تهیه کنیم تا عنداللزوم آنها را برای چاپ کردن متون قدیم فارسی بکار بریم.

فرق عمده برادران ترك ما از لحاظ کتاب و کتابخانه با ما در این امر است که از دویست و بیست سی سال پیش توجه شدیدی بایجاد کتابخانهای عمومی داشته‌اند و برای بقای ذکرو زاد آخرت خویش کتابخانها تأسیس کرده‌اند و برای آنها موقوفات کافی اختصاص داده‌اند، و اگر چه تا پنجاه شصت سال پیش دزدی در کتابخانهای ایشان اتفاق می‌افتاده و مقدار کثیری از نسخ قیمتی و نادرشان بکتابخانهای اروپا و امریکا و مصر رفته‌است در این نیم قرن اخیر دزدی از آن مغازن بسیار نادر روی داده‌است و هر چه داشته‌اند محفوظ مانده‌است. کار ما درست بعکس این بوده و هنوز هم هست، تا بحدی که بعضی از ما برای بقای نام نیک خود کتاب سوزانده و بآب افکنده‌اند!



یکی از نسخه‌های خطی منحصر بفرد فارسی که در استانبول دیدم کتاب موسوم به **تازگسوق نامه ایلیخان در فنون علوم ختائی** است که در عهد غازان خان باهتمام

رشیدالدین فضل‌الله وزیر همدانی تهیه شده است و ترجمه قسمتی از کتب طبّی و علمی چینی بزبان فارسی است و در کتابخانه ایاصوفیه بشماره ۳۵۹۶ محفوظ است. این کتاب نفیس را بنده کشف نکرده‌ام! دکتر سهیل انور، مدیر مؤسسه تاریخ طبّ در او نیورسیتة استانبول، در وصف نسخه و بیان اهمیت آن بزبان ترکی شرحی نوشته و مقدمه خود کتاب را دانشمند محقق آقای عبدالباقی گلپیکار لی معلم ادبیات بترکی ترجمه کرده اند و این دو فصل باهم در جزء انتشارات مؤسسه تاریخ طبّ (او نیورسیتة استانبول) در ۱۹۳۹ بطبع رسیده است. بنده میخواهم آن کتاب را که پنج سال پیش ازین دیدم در این مقاله بخوانندگان محترم این مجله بشناسانم^۲، و اگر مختصری نیز در باب شخص رشیدالدین و سایر مؤلفات او گفته شود ضرری نخواهد داشت.

فضل‌الله پسر ابوالخیر بن غالی از اهل همدان بود و در حدود ۶۴۸ بدنیآ آمده بود (سال ولادت او صریحاً در هیچ مأخذی قید نشده، ولی خود او در کتاب بیان الحقایق که وصف آن خواهد آمد، ورق ۲۶۹ رو، گفته است امسال که سال ۷۱۰ هجری است من شصت و دو سال هلالی دارم). اصل این خاندان از نژاد یهود و شغل ایشان عطّاری بوده است. عطّار در آن زمان به دوا فروشانی گفته میشد که طبابت نیز میکردند، و فضل‌الله از پدر خویش فن طبابت را آموخته بود. از ماخذ عربی و فارسی برمی آید که پدرش ابوالخیر ملقب به عمادالدوله و عمادالدین، وجدش غالی ملقب به موفق الدوله بوده است، و این امر میرساند که خانواده او ثروت و نفوذی داشته اند. نیز در ماخذ عربی گفتگو از اسلام آوردن او می شود، ولی معلوم نیست که این «او» یکدام يك از سه نفر راجع است. از اینکه پسر به فضل‌الله موسوم بوده و پدر به عمادالدین

(۱) از بس آقایان استادان ما ادعای کشف این مطلب و آن موضوع را کرده اند خواننده از این اقرار من شاید تعجب کند.

(۲) عبارات اصل کتاب که در این مقاله نقل خواهد شد از روی نسخه اصلی نقل شده است نه از روی ترجمه ترکی مقدمه که مذکور شد.

شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است. نام جدّ، یعنی غالی، در کتابهای بعدی به عالی، و سپس به علی، تصحیف و تبدیل شده، و گمان میکنم این درست نباشد. لقب خود فضل‌الله را در کتب عربی غالباً رشیدالدوله، و در کتابهای فارسی معمولاً رشیدالدین می‌نویسند. در تاریخ و صاف که در زمان حیات او تألیف شده است لقبش هم رشیدالحق و الدنیا و الدین، و هم رشیدالدوله و الدین، ضبط شده است؛ در تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی لقبش رشیدالدوله آمده است؛ و در تاریخ نامه هرات هم که چند سالی پس از مرگ او تحریر شده است رشیدالدوله خوانده شده است. بنابراین هم رشیدالدین موجه است و هم رشیدالدوله. نام او در تاریخ از زمانی مذکور میشود که بر ضد صدرالدین احمد خالدی زنجانی وزیر غازان توطئه‌هایی می‌کنند و وی مورد غضب سلطان میشود و گمان میکنند که رشیدالدین فضل‌الله (که از عمال زبردست او و از اعضای دیوان بوده است) در این توطئه‌ها دستی داشته. بعد از آنکه در رجب سال ۶۹۷ ه. صدرالدین وزیر را می‌کشند غازان وزارت خویش را به سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی و امیگنارد که باشترک با مروزارت و اداره ممالک مشغول باشند. صاحب سمط‌العلی که تاریخ وزارت رشیدالدین و سعدالدین را ۶۹۸ گفته، می‌نویسد که «مدت آن موافقت و مؤانست کمابیش سیزده سال بروجهی میان ایشان گذشت که بالای آن نتواند بود». چندسالی هم رشیدالدین باشترک تاج‌الدین علیشاه بامر وزارت می‌پرداخت ولی بعلمت رقابت و مخالفتی که میان این دوتن بود کار اداره مملکت مختل ماند و تاج‌الدین علیشاه در متهم ساختن رشیدالدین فضل‌الله بقدری سعی کرد که عاقبت وی را بتهمت اینکه در مداوا و معالجه سلطان محمد خربنده (نه خدا بنده) اهمال یا خطا کرده و موجب مرگ یا مرتکب قتل آن سلطان شده است گرفتند و در سنه ۷۱۸ با پسر شانزده ساله‌اش ابراهیم بقتلش رسانیدند و اموال او را ضبط کردند؛ ولی بعدها پسر دیگرش محمد ملقب بقیث‌الدین در سال ۷۲۵ بمقام وزارت

ابوسعید بهادرخان منصوب گردید. رشیدالدین در موقع وفات هفتاد ساله بوده است. برای تفصیل احوال رشیدالدین فضل الله رجوع شود به تاریخ و صاف چاپ بمبئی ص ۳۴۶ و بعد؛ سبط العلی چاپ طهران ص ۸۴ و ۸۵؛ نسایم الاسحار نسخه عکسی کتابخانه ملی که اینجانب تهیه کرده است ورق ۱۰۷ پشت تا ۱۰۹ رو (تألیف کتاب در عهد ابوسعید بهادرخان بوده و نسخه اصل که عکس از آن گرفته شده است مورخ ۷۲۵ است)؛ سفرنامه ابن بطوطه چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۶؛ التدرر الکامنه ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ تاریخ ابن کثیر ج ۱۴ ص ۸۷؛ السلوک مقریزی ج ۲ ص ۱۶۲؛ نهاية الارب نویری در حوادث سنه ۷۱۷ (که هنوز منتشر نشده است)؛ المنهل الصافی ج ۲ ص ۵۲۰؛ زهة العیون ص ۲۰۵؛ شرالجمان فیومی سنه ۷۱۸؛ شذرات الذهب ج ۶ ص ۴۴؛ معجم الاطبا ص ۳۴۰؛ تاریخ مفصل ایران آقای عباس اقبال ص ۲۶۵ و بعد؛ تذکره دولتشاه ص ۳۳۰؛ تاریخ عراق عزآوی قسمت تاریخ مغول ص ۴۵۵؛ و در کتابهای اروپائیان به تاریخ مغول هوارث ج ۳ ص ۵۸۹ و مقدمه تاریخ مغول چاپ کاترمرو مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول چاپ خودش؛ و تاریخ ادبیات ایران تألیف براون و ترجمه فارسی آن بعنوان از سعدی تا جامی؛ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلین چاپ قدیم ج ۲ ص ۱۰۸ و ص ۲۰۰، و چاپ جدید ج ۲ ص ۲۵۶، و ذیل جلد دوم ص ۲۷۳؛ و مقاله ای خاص در باب یهودی الاصل بودن رشیدالدین بقلم Walter Fischel در مجله آلمانی Monatsschrift für Geschichte und Wissen. schaft des Judentums. سال ۱۹۳۷ شماره سوم ص ۱۴۵ و بعد؛ و بسیاری مآخذ و منابع دیگر.

قدرومقامی که رشیدالدین فضل الله امروز از برای ما دارد نه از لحاظ آنست که وی وزیر بزرگی بوده یا تأسیسات اداری معتبری بنا نهاده بوده یا خیر و نفع فراوانی از او بر مردم عهد و زمان او رسیده است؛ قدرو مقام او بواسطه تألیفات متعدد او و بالخصوص کتاب جامع التواریخ اوست که بی تردید یکی از اعظم کتب تاریخی بزبان

فارسی است. عشق و علاقه‌ای که بنشر علوم و معارف داشته‌است او را محرّض آمد که دستگاه عظیمی بنام رّبع رشیدی در جوار شهر تبریز تأسیس نماید که آنجا محصلین علوم و مدرسین اقامت کنند و وقت خود را بمباحثه و مذاکره و آموختن و فرا گرفتن بگذرانند؛ تمام وسایل زبندگانی در آنجا فراهم بود و احتیاجی بخارج نداشت؛ چندین ده و قریه آباد پر عایدات را بر آن مؤسسات علمی وقف کرده بود که از درآمد آنها مخارج نگهداری و چرخاندن این دستگاه پرداخته میشد؛ بواسطه تشویقی که از اهل علم و اهل قلم میکرد دانشمندان و مورّخین و نویسندگان پیرامون او جمع آمده بودند و در تحت راهنمایی او بتألیف و تصنیف می پرداختند. ولی بیش از همه شخص او تألیف میکرد، و در همه رشته‌ها تألیف میکرد. یکی از وظایف تأسیسات علمی رّبع رشیدی این بود که هر ساله دوره کاملی از مصنّفات او را، که کلیه آنها به ردو زبان فارسی و عربی نوشته شده بود، استنساخ و مقابله و تصحیح کرده آن را یکی از بلاد بزرگ عالم بهدیه بفرستد. در یکی از کتب خویش (سلطانی) تفصیلی از طریقه زندگانی و کار و اشتغال علمی و کتاب نوشتن خود داده‌است که بسیار خواندنی است؛ دوره مؤلفات و مصنّفات او جامع التصانیف رشیدی یا المجموعه الرشیدیّه نامیده میشد، و فهرست جمیع مجلّدات و محتویات هر یک از آنها را بتفصیل در ابتدای توضیحات رشیدیّه که مجلّد اول این مجموعه است آورده، و در ذیل این فهرست ٨٦ تقریظ بقلم ٨٥ نفر از علما و قضات بلاد اسلام، مخصوصاً بلاد ایران، مندرج است که غالباً آن مجموعه را خوانده یا در مجلسی که خوانده میشده‌است حضور داشته و سماع کرده‌اند.

بعد از آنکه رشیدالدین فضل الله متّهم بمقتول ساختن سلطان محمد خربنده گردید و او را خواستند از میان ببرند باو تهمت دینی هم زدند و گفتند که در باطن مسلمان نبوده و همچنان یهودی مانده بوده‌است و در تفسیری که بر قرآن تصنیف میکرده‌است «علوم او ایل»، یعنی عقاید اهل تورات را می‌گنجانیده‌است^١، و بنابراین مرتد

(١) حتی چنانکه معروفست در همان زمان حیات او نیز قطب‌الدین شیرازی که با
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

و مهدور الدم است و کتابهای او کتب مضلّه باطله است. همینکه وی را بقتل رسانیدند و تمام اموالش را ضبط کردند کتابهای او را نیز سوزانیدند، و ربع رشیدی را خراب کردند. بنابراین عجب نیست که امروزه از نسخه‌های اصلی تصنیفات او چیزی در ایران نداریم و فقط در کتبخانهای خارج ایران است که اصول تحریر شده در عهد خود او موجود است. اینک فهرست مختصری از بعضی از آنها.

(۱) توضیحات رشیدیّه. دو نسخه کامل از روایت عربی آن جزء کتب او چنجی احمد در کتبخانه طوپ فاپوسرای بشماره ۲۳۰۰ و ۲۳۲۲، اولی مورخ ۷۱۴ و دومی مورخ ۷۱۵ هجری. در ابتدای نسخه ۲۳۰۰ نام کتاب و نام مؤلف را چنین نوشته‌اند: فان هذا الكتاب الموسوم بالتوضیحات من جمله مصنفات الصحاب الاعظم... رشیدالدین فضل الله ابن المولی الصاحب عماد الدین ابی الخیر ابن المولی الصاحب موفّق الدوله عالی المتطبیب الهمدانی المشتهر بالرشید الطیب... یک نسخه کامل از روایت عربی متعلق بقلیج علی پاشا (شماره ۸۳۵ قدیم، ۸۵۵ جدید) در کتبخانه سلیمانیه بدون تاریخ ولی شاید متعلق بحدود هشتصد هجری. یک نسخه در کتبخانه فاتح بشماره ۳۷۲۵ که فقط تقریبات ۸۶ گانه است که بر کتاب نوشته‌اند، و یک نسخه از مقدمه و تقریبات علما در ابتدای کتاب سلطانی در کتبخانه نور عثمانیه بشماره ۳۴۱۵ محفوظ است که آن را در فهرست تحت اسم مختصر تواریخ رشیدیّه قید کرده‌اند. این کتاب مشتمل بر نوزده مقاله یار ساله است که غالباً در امور و مباحث دینی است، و از آن جمله بعضی در تفسیر (بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رشیدالدین مناظرها داشته است بشوخی همیشه می گفته که چون رشیدالدین تفسیر قرآن می نویسد من قصد دارم که تفسیری بر تورات بنویسم. مع هذا دو تقریبطی که در ۷۰۶ و ۷۰۷ خود قطب الدین بر تصانیف رشیدالدین نوشته در حکم فتوائست بر اینکه رشیدالدین جایز است که تفسیر قرآن بنویسد.

(۱) از این مقدمه و تقریبات ۸۶ گانه نسخه‌ای هم در کتبخانه آکادمی شرقی وین (فهرست کرافت شماره ۱۴۸) و نسخه دیگری نیز در کتبخانه ملی پاریس هست.

سوره‌های کوچک قرآن یا آیه‌های مورد بحث است .

(۲) مفتاح التفسیر ، مقدمه مانند است که بر تفسیر کبیر خود نوشته است ، و محتوی رسایل و مقالاتی باز در مباحث دینی از قبیل خیر و شر ، جبر و قدر ، تناسخ و حشر ، سعادت و استعداد ، و غیره . نسخه‌ای از آن در کتبخانه شهید علی پاشا بشماره ۳۰۴ مورخ ۸۵۸ ؛ و نسخه دیگری در قاهره بشماره خاص ۸۹ و شماره عام ۹۵۱۵ .

(۳) کتاب سلطانی . نسخه‌ای از روایت فارسی آن در نور عثمانیه بشماره ۳۴۱۵ (در فهرست بنام مختصر تواریخ رشیدیّه قید شده) که قسمتی از آن تاریخ ۷۱۲ دارد . این کتاب هم غیر از آنچه مربوط بخصال پادشاه اسلام و احوال شخص مصنف است عموماً در مباحث دینی است و جداولی در شعب انساب اولیاء و خلفا و جداولی در شجره انساب اقوام و طوایف نیز دارد ، که گویا مربوط باین کتاب نباشد ، بلکه جزء اقسام جامع التواریخ باشد که بعد ازین می آید .

(۴) کتاب اللطایف . نسخه‌ای از آن ندیدم .

(۵) بیان الحقایق . نسخه‌ای از روایت عربی آن در جزء کتب قلیج علی پاشا بشماره ۸۳۴ قدیم (۸۵۴ جدید) در کتبخانه سلیمانیه هست و مشتمل است بر هفده رساله در مباحث مختلفه و جواب سؤالات و تفسیر بعضی آیات و بیان کیفیت بعضی از مباحثات خود با علما . مثلاً در رساله سوم از مباحثه‌ای که بین او و علامه قطب الدین شیرازی روی داده بوده است گزارش میدهد ، و در رساله هفتم از اعتراضی که بر مولانا جمال الدین ابن المطهر الحلی کرده بوده است ، و در رساله یازدهم از جدری و حصبه (یعنی آبله و سرخچه) و غیره . تاریخ نسخه ۷۱۱ هجری است .

(۶) آثار و اخبار . نسخه‌ای از آن ندیده‌ام اما بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق باین کتاب بوده است ، مثل رساله معرفت اشجار و نباتات که جزء مجموعه چهار کتاب مربوط بفلاحت باهتمام مرحوم میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله چاپ شده است .

۷) جامع التواریخ، که بحث درباره مجلدات و نسخه‌های موجوده عربی و فارسی آن مقاله جداگانه‌ای می‌خواهد.

۸) نسنامه انبیا و ملوک و سلاطین که قسمتی از جامع التواریخ است ولی مجلد جداگانه‌ای از آن در طوپ قابوسرای جز، کتب احمد ثالث بشماره ۲۹۳۷ مضبوط است. هشت ورق اول مقدمه است و مابقی شجره انساب است، و در قسمت انساب ترك و مغول

اسامی را بخط او یغوری نیز نوشته‌اند. در مقدمه می‌گوید: اما بعد چون حکم همایون بر آن جمله نفاذ یافت که این بنده ضعیف نحیف فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب در جمع و تألیف تاریخ اترک و ضبط و ترتیب آن شروع نماید بنام مبارک خلدالله ملکه تاریخی سازد مشتمل بر تواریخ عموم طوایف اهل عالم، هر چند استعداد آن نداشت... کتاب جامع التواریخ را تألیف می‌کرد و شعب و قبایل اقوام اترک بروجهی که پیش ازین و در این زمان اتفاق جمع و ضبط آن نهاده (ظ: نیفتاده) معین گردانیده... خود را معذور نداشت که سعی و اجتهادی ننماید و شعب انبیا و خصوصاً خاتم النبیین و اولیا و سلاطین و ملوک و امرا و سایر اقوام عرب و عجم روشن و منقح نگرداند... جمله را جمع کرد و بروضع غریب قریب الفهم در سلك ترتیب کشید... و آن را جزوی از جوامع التواریخ ساخت. نسخه تاریخ ندارد ولی بخط نستعلیق بسیار خوبیست بشیوه خط عصر بایسنغر. نسخه دیگری از مقداری از این جداول چنانکه سابقاً گفتیم در کتاب سلطانی که در نور عثمانیه است مندرج است.

۹) مکاتیب رشیدالدین فضل‌الله که آن را پس از مرگش محمد ابرقوهی جمع آوری کرده، و نسخه‌ای از آن در کیمبریج است که از روی آن مولوی محمد شفیع لاهوری همه را منتشر کرده است. و نسخه دیگری نسبتاً اقرب به کمال ولی جدید در کتبخانه او نیورستیه استانبول بشماره ف ۸۸۴ محفوظ است.

۱۰) کتاب طب اهل ختا (همین تنکسوق نامه که عن قریب بتوصیف آن خواهیم پرداخت).

(۱۱) کتاب ادویۀ مفردۀ ختائی خواه آنچه نزد ما مستعمل است و خواه آنها که نیست؛

(۱۲) کتاب ادویۀ مفردۀ مغولی؛

(۱۳) کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی بر حسب آنچه عادت ایشان است؛ از این

سه کتاب اخیر نسخه ای سراغ ندارم و فقط نام آنها در فهرست مجموعه مصنفات رشید الدین در ابتدای توضیحات رشیدیۀ آمده است.

(۱۴) گویا یک کتاب جغرافیای بانقشه نیز داشته است، چه در مقدمۀ توضیحات

رشیدیۀ می گوید: لما أردنا أن نضع صور الاقالیم علی قاعدة الحکما، علی وجه أقرب

الی الفهم وأیین، وأن نضبط المواضع الّتی لم یضبطها أحد کما ینبغی... بحيث یقف

المطالع المتأمل فیها علی أحوال المسالك والممالک اکثرها وکان من الضرورة ان یکون

أوراقها کبر لیحصل الغرض المذكور أسهل وأیسر فلا جرم جعلنا أوراقها بحيث یکون...

فنگسوق نامه ایخانیه

رشید الدین فضل الله، همچنانکه در نوشتن تاریخ خود اکتفا بآن تواریخی

نکرد که تا بآن روز در کتابهای ما می نوشتند، بلکه بتاریخ اقوام و مردمانی مثل

مغولان و هندوان و پاپها و فرنگیها و غیرهم، نیز که مورّخین ما بایشان توجهی نکرده

بودند پرداخت و تاریخی که نوشت یک تاریخ عمومی و مربوط بکلیۀ اقوام بود، در

(۱) پولاد چنگ سیانگ سفیر قوبلای خان در دربار محمود غازان مأخذ شفاهی

اطلاعات مندرجۀ در جامع التواریخ درباره تاریخ قدیم مغول بوده است، و کتابی موسوم

به التان دبتیر یعنی دفتر زرین مأخذ کتبی آنها. و اما در باب تاریخ چین از قراری که

داود بناکتی از معاصرین رشید الدین در تاریخ خود می گوید «خواجه رشید الدین وزیر

از حکمای خطای لیتاچی و یکسون نام را که ایشان هر دو بر علم طب و نجوم و تواریخ

واقف بودند و بعضی از آن کتب از خطای با خود آورده احضار فرمود، و ایشان تقریر کردند

که هر چند تاریخ اهل خطای و عدد سالها و ادوار ایشان نامتناهی است لیکن تاریخی که

اسامی پادشاهان آنجا دران مشروح و مفصل است و بنیاد حکایات بران نهاده و در این وقت

(بقیۀ حاشیه در صفحه بعد)

امور علمی و طبّی نیز بقدر وسع و طاقت کوشید که پای معلومات متعلّق باقوام دیگری غیر از روم و یونان و هند را که ما تا آن زمان با آنها آشنا بودیم در ایران باز کند. حال اگر کتابی که نوشته شد یگانه بود و دنباله پیدا نکرد، اطلاعاتی که در آن مندرج بود جزئی و فهرست وار بود، و علاوه بر اینها نسخه آن نیز منتشر نشد و در کتابهای علمی و طبّی دیگر که از آن پس نوشتند تأثیری نکرد، بحث بر رشیدالدین فضل الله وارد نیست، بلکه بر حوادث و عللی وارد است که قوم ایرانی را از آن سپس بتدریج بجانب انحطاط و تنزل برده است تا باین روز رسانیده است که هر نفری گمان می کند که آنچه شخص او میداند و معتقد است و باو متعلّق است صحیح و حق و لایق احترام است و هیچ يك از دو میلیون میلیون مردم دیگر عالم حقّ این را ندارد که چیزی غیر از آن بدانند و معتقد باشد و داشته باشد.

این تانکسوق نامه چنانکه پیش ازین اشاره شد در فنون و علوم ختائی یعنی چینی است. پیش از رشیدالدین کتاب دیگری بنام تنکسوق نامه ایلخانی بفارسی تألیف شده بود در فنّ جواهر شناسی، و مؤلف آن خواجه نصیرالدین طوسی بود که رشیدالدین فضل الله زمان او را درک کرده بود و باشاگردان او معاصر و هم سنّ بود و با بعضی از ایشان آشنا و هم مباحثه بود. خواجه نصیر در سبب تسمیه کتاب خویش گوید: این کتاب جمع کرده شد از گفتار حکمای ما تقدّم و آنچه این ضعیف را بتجربت معلوم شده بود، و این کتاب را تنسوخ نامه ایلخانی نام نهادم چه هر چه بخدمت پادشاه به تانسوخ آورند آنجا یاد کرده شود.

(تیّه حاشیه از صفحه قبل)

میان اهل خطای شهرتی دارد و بران اعتماد کرده اند کتابی است که آن را سه حکیم معتبر باتفاق ساخته اند یکی را نام فوهین خوشانگ (فوهین اسم است و خوشانگ صفت بخشی و او از شهرتای غانچو بوده است)، و دیگری را نام فیخو خوشانگ (از شهر قنچو)، و نام دیگر شنخون خوشانگ (از شهر لاوکین). ایشان هر سه آن تاریخ را از کتب قدیم انتخاب کرده اند و تمامت حکما و دانایان ایشان تصحیح و مقابله کرده.

لفظ تانکسوق و تنکسوق و تنسوق و تانسوخ و تنسوخ و تنسق و تنسخ اشکال مختلفه يك كلمه مغولی است که از عهد هلاکو بعد در زبان فارسی متداول گردید و بمعنی چیز نفیس و تحفه نایاب است که بعنوان هدیه و پیشکش برای بزرگان می آوردند. در جهانگشای جوینی آمده است که «گفت تو و پدرت چنین تنکسوقها یعنی طرایفها و غرایبها چرا نساخته اید» (ج ۲ ص ۲۳۳)؛ و در سمط العلی آمده است که «اموال و تنکسوقات و هدایا و تکلفات وافر در صحبت ایلچیان مبارک... صاحب دیوان را بفرستاد» (ص ۷۲)؛ نیز «تحف لایق و تنکسوقات فراخور پیشکش کرد» (ص ۸۴)؛ در تاریخ و صاف نیز این لفظ بکار رفته است. رشیدالدین این کتاب خویش را در حکم تحفه عزیزالوجودی می شمارد که به ایلخان تقدیم کرده است. پس از حمد و ثنا می گوید: پادشاه اسلام خلد ملکه در اکثر صفات حمیده مؤید بود بتأیید ربانی، و از علوم فطری بهره ای هر چه تامتر، و همواره بیعت علوم حقیقی و کشف و بیان دقائق حقایق مشغول، و از انقباس شریف پادشاهانه همواره بندگان حضرت و ملازمان بارگاه باجلالت و این بنده ضعیف از فواید بی پایان مستفید، و بهر وقت اشارت عالی می راند تا این بنده دولتخواه نیز اگر چیزی داند گوید و تقریر کند و فواید انقباس شریفه در قلم آرد، بحکم الناس علی دین ملوکهم این بنده حضرت متابعت کرد و میل نمود تا اگر کلمه ای در خاطر او بوده یا بتازگی روی نماید آن را بدین عبارت واهی و خط نامقرو ثبت کند، و فوایدی که از انقباس شریفه استماع کرد و از آن مستفید شد نقل کند...

کمالات تاریخ جهان پراست از تمجیدهای خالی از حقیقت که در حق آرباب دیکتاتورها ثروت و قدرت شده است، و تاریخ ما از آن میان مستثنی نیست. تمجید دروغ اگر بنظم باشد آن را حمل بر مبالغه شاعرانه می کنند، و أحسن الشعر ا کذبه می گویند؛ اما در شرعاً حمل بر حقیقت گوئی میشود، و کسی که گفته های ابوالفضل بیهقی را در حق امیر مسمود میخواند که وی در سخن گفتن در میپاشید و در نوشتن از هردیبری بهتر بود و در مهندسی اعجوبه روزگار بود، و قس علی هذا، متمایل

باین میشود که آن را باور کند. خواجه رشیدالدین فضل الله که اکثر دانش اولدنی و تحصیل نا کرده بود در حق غازان خان مبالغه‌ای از این قبیل کرده، و در جامع التواریخ دو یست صفحه (چاپ کارل یان ص ۱۶۱ تا ۳۶۴) در فضائل او سخن رانده، و در مقدمه آن شرح مبسوطی از فنون کمالات او و دانستن او علوم مختلفه و صنایع عدیده را، از حکمت و عرفان و معرفت ملل و نحل و لغات مختلفه مغولی و عربی و فارسی و هندوئی و کشمیری و تبتی و ختائی و فرنگی و غیره و تاریخ و قواعد جنگ و زرگری و آهنگری و تجاری و نقاشی و ریخته گری و خراطی و کیمیا و طب و علم معادن و خواص اشکال آد میان و نجوم و هیات و اختراع یک کره آسمانی مخصوص و بسیاری چیزهای دیگر، آورده است. و معجز در این است که مخدوم او هم مانند خود او، بلکه بالاتر، ناخوانده ملا بوده است. در تانکسوق نامه (ص ۳ و ۴) در حق او گوید:

و هر فایده که می فرماید بقوت علم فطری و هدایت ربانی از مخترعات طبع و قادی نورانی پادشاهانه می فرماید، و از گفته و یاد کرده دیگران ذکر نمی فرماید، و این دعوی را صادق ترین گواهی آنکه مطالعه کتب نقر موده، چه اگر نیز مطالعه کتب کرده بودی چون آنچه می فرماید اکثر مخترعات مستجد است و فوایدی که در کتب دیگر موجود از انفس شریفه صادر می گردد بدان سبب طبیعت مبارکش مایل بدانچه فواید نو و مخترعات بدیع شایع گرداند ...

بعد از آنکه در اوایل عهد عباسیان کتب هندوی و سریانی را بزبان عربی کتب خارجی ترجمه کردند دیگر مسلمین گوئی خویش را از آموختن چیز تازه مستغنی شناختند و در همان قدری که بدست آورده بودند غوطه می خوردند و تعمق می نمودند و آن را کافی می شمردند. غیر از دوسه ترجمه‌ای که ابوریحان بیرونی در جزء کارهای خویش ذکر می کند و غیر از ترجمه‌هایی که ایرانیان از عربی بقاری می نمودند، دیگر خبری و ذکر از ترجمه در عالم اسلام نداریم تا زمان مغول، که اول بار خواجه نصیرالدین طوسی اندکی از علم نجوم قوم فاتح را از آنان فرا گرفته در کتابهای خویش گنجانید.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در باب این اهمّی که در عصر مغولها در ایران بعمل آمد به تفصیل بحث کرده است، و بنده خلاصه سخنان او را با الفاظ خود او نقل میکنم. میگوید:

[غازان خان] همواره اشارت اعلی رانده تابنده حضرت سعی نماید و از کتب و فوایدی که در این ملک پیش ازین فسحت آن نبوده، و اگر نیز بوده اهل این دیار بر لغت آن کتب اطلاع نیافته و بران واقف نگشته، تتبع کرده باید کند. و آنرا ترجمه کرده و بر احوال طبیعت و اسرار آن واقف شده شایع گرداند... و دران شک نیست که اگر هارون الرشید که خلاصه خلفای بزرگ بوده سعی نمودی و کتب اهل یونان را ترجمه فرمودی... و علوم و حکمت ایشان شایع نگردانیدی هر که در شکل و شمایل اهل یونان و افرنج نگاه کردی بتقلید، ظن و گمان چنان بردندی که از چنان شکل و شمایل و حرکات و سکنتات زیادت عقل و کمالی صادر نگردد. و بدین تقریر بواسطه همت عالی و کمال نفس خلیفه هرون الرشید او را از این قسم ذکر جمیل و ثواب جزیل مدّخر مانده و ناموس و کمال اهل یونان شایع گردیده بر آن وجه که اهل این دیار از آن مستفید گشته...

بنابراین مقدمات چون همت مبارک عالیّه همواره بران مصروفست که علوم متنوعه را در عالم شایع گرداند و فواید نو مخترع استنباط فرماید و علوم و صناعات که بدیگر اقالیم و ولایات مخصوص است از مصنّفات ایشان در این دیار نیز پیدا و هویدا گرداند تا همگنان همواره تا انقضای عالم بدان مستفید گردند و فایده و ثواب آن نفس مبارک مطهر مقدّس را و عموم نفوس مستعدّان را مدّخر ماند؛ و دران شک نیست که کتب اهل مغرب و این ممالک و کتب افرنج و روم که ایشان متابع کتب یونان اند، و بعضی از کتب ممالک هندوستان در عهد پادشاهان ماتقدّم که در انواع علوم ساخته اند، در عهدها و اوقات مختلفه ترجمه کرده اند و در این ملک شایع شده. لیکن کتب بلاد

(۱) در اصل تانکسوق نامه این جمله در صفحه ۹ و جواب آن در صفحه ۱۵ آمده است؛ یا آنکه اصلا عبارت را تمام نکرده است.

خطای و چین و ماچین و ممالکی که بدان پیوسته بدین ملک نرسیده، و اگر بنادر رسیده کس آن را ترجمه نکرده، لاجرم از فواید و خاصیت بعضی اشیاء و دقایق حقایق بعضی مسائل و مشکلات که حصول آن بحسب طبیعت و مزاج هر ولایتی متصور بود که تجربه ایشان و اقتضای فکر و اندیشه ایشان مناسب طبیعت و مزاج ایشان نتیجه دیگر دهد [محروم مانده ایم]؛

... اهل خطای چون از ما دوراند و زفان و اصطلاح نمی دانند ایشان استوار نمیدارند که در این دیار علوم متنوعه چنانچه واقعست می باشد، و اهل این دیار همچنین در حق ایشان بر همین سیل، و هر دو ظن باطل است، و این ضعیف پیش ازین مجملاً بقیاس عقل بموجبی که یاد کرد در حق ایشان سوء الظنّی نداشت، و اکنون که بحکم یرلیخ همایون دران شروع کرد تا از کتب و تواریخ و مصنفات ایشان بعضی را ترجمه کند، و بموجبی که پیش ازین یاد کرده شد سعی رفت تا کتب ایشان و کسانی که زفان ایشان دانند و کم و بیش بران وقوفی داشته باشند بآورد و کتاب^۱

و ادویه از حشایش و معادن و اشجار و حیوان و اسماک و ریت و دیگر کتب را ترجمه کرد و هر چند تقریر کننده چنانچه حق باشد بر حق معانی و دقایق آن واقف نبود لیکن بقیاس بعضی دقایق و اسرار و حکمتهای آن واقف شد و او را بتجربه معلوم گشت که در تمامت علوم ایشان را مهارتی تمام هست، و اگر تفاوتی و اختلافی میان اقوال حکمای ایشان و حکمای ما روی می نماید نه از آن جهت است که از آن ما یا از آن خطای مطلق است، الا آنکه یا بسبب اصطلاحات و اوضاع مختلفه معلوم نمی شود، یا جهت آنکه کسانی که تقریر می کنند چنانچه حق آنست تقریر نمی توانند کردن، یا خود بر حقیقت آن واقف نمی باشند، بموجبی که در کتب ثبت است ظاهر آن تقریر میکنند. مثلاً چنانچه کسی اشارات داند خواند، یا نیز آموخته باشد و بر حقایق آن واقف نشده،

(۱) در سراسر کتاب غالب مواضعی که دران بایست لفظی را بسرخ نویسته باشند

چون مسائل آن را تقریر کند هیچ کس را از تقریر او فایده نباشد، بلکه چیزها خطا و باطل تقریر کند . . .

و از قدیم العهد باز تا غایت وقت هیچ کس از کتب خطائی بعضی ترجمه نکرده و از آن تألیف و تصنیف نساخته الا در زمان پادشاه عادل هولاکو مرحوم مولانای اعظم افضل و اکمل عصر خواجه نصیرالدین رحمه الله بحکم یرلیغ همایون از حکیمی خطائی که با هولاکو از ولایت مغولستان که بولایت خطای نزدیکست آمده بود و بعضی از نجوم می دانست خواست تا بر احوال نجوم ایشان واقف گردد، از تقریر او بعضی از علم نجوم ایشان معلوم کرد و داخل زیجی که خود ساخته ثبت گردانید، و آن آنست که اکنون عمل حساب مغولان بدان می کنند، و ناموس حکمای خطائی بدان واسطه بزبان آمده، چه در این دیار می پندارند که علم نجوم ایشان همان مقدار است^۱ و در علم هیأت و مجسطی و آنچه بدان تعلق دارد ایشان راز یادت و قوفی نیست، و آن قدر که آن شخص با مرحوم خواجه نصیرالدین تقریر کرده همان مقدار است که علم او بدان محیط بوده و کتابی که شخص خوانده مختصری بوده که مبتدیان آموزند^۲. و همچنانکه از ولایت مصر و شام و مغرب و عدن تا سرحد ترکستان و سرحد هندوستان و سرحد افرنج هر چند در خط و لغت تفاوت بسیار هست لیکن علوم از کتبی می آموزند که وضع و اصطلاح آن بهم نزدیکست و آنچه کتب اسلامی است

(۱) غالب ترجمه‌هایی که امروزه بفارسی میکنند چنین است، یعنی موجب آبرو ریزی و کسر شأن مؤلف و نویسنده اصلی در نظر خوانندگان ترجمه است.

(۲) تاریخ بنا کتی راجع بدانشمندی که خواجه نصیرالدین از او نجوم ختام مغول را فرا گرفت چنین می گوید: « و در هیچ عهدی کتب تواریخ ایشان در این دیار نبوده، بواسطه بعد مسافت، و حکماء و دانایان ایشان اینجا نرسیده‌اند و پادشاهان این ولایت بر تفحص و تجسس آن مایل نبوده، و تا زمان هولاکو خان که جمعی از حکماء و منجمان ایشان با او اینجا آمدند از آن جمله تومیچی نام معروف به شینگ سنگ یعنی عارف که خواجه نصیرالدین طوسی بفرمان هولاکو خان بجهت زیج ابلخانی از او قواعد نجومی و تاریخ ایشان معلوم کرد، دیگر در زمان پادشاه اسلام غازان خان . . . »

بهر جا که اسلامیان باشند از آن کتب می آموزند ، و همچنین آل مسیح و همچنین آل موسی علیهما السلام ، لیکن در حکمت و دیگر علوم بواسطهٔ مذهب تفاوتی ننهند و هر چند لغات و خطوط مختلف باشد ؛ همچنین ولایت خطای و چین و ماچین و سولانقه و جورج و قراخطای و ولایت اویغور تا سرحد ترکستان و از آن جانب تا سرحد هندوستان ، همه بکتب علمی اهل خطای عمل می کنند ، و هر چند لغت و مذاهب ایشان مختلف است ؛ مانند آنکه قوم اویغور که زفان و خط ایشان جداست ، آن مقدار که از علم نجوم معلوم کرده از کتب اهل خطای عمل می کنند ، و آنچه دوازده سال ایشان را بدوازده نام حیوان مخصوص گردانیده هم اصطلاح قوم خطای است ، لیکن اهل اویغور از آن دوازده سال همان قدر معلوم کرده اند که دوازده سال می شمارند ، و اگر دوست سال کمتر و بیشتر بگذرد بدان عمل فهم نتوان کردن که کدام و چند سال گذشته مگر بتواریخ قریب العهد که بقیاس عقلی بدان توانند دانست ، و آن نه از آن سبب است که اهل خطای بر همان اختصار کرده اند ، بل که با آن بهم ضابطه ای نهاده اند که بدان دوازده سال ده هزار سال تاریخ بنهند و بدان ضابطه آسان تر توان دانستن از آنچه بتواریخ ما ، و ما آن را در دیباجه شرح داده ایم .

... حکما و عقلا وزیر کان که این کتاب طب ، که نام آن

نهاده اند ، و دیگر کتب اهل خطای که ترجمه رفت ، بوقت آنکه مطالعه کنند چون اصطلاحات غریب و تقریرات بخلاف اقاویل حکمای مایابند در حال منکر شوند و بدان التفات نکنند ، و برهذیان و باطیل حمل رود و کتاب را بر زمین زنند ، و در حق آن بزرگان که مصنف این کتاب بوده اند منکر گردند ، و شاید که بعضی جوانان بسخنان ناشایسته گفتن مبادرت نمایند... و چون در ترجمه کردن و شایع گردانیدن این

(۱) مسلماً مقصود دیباجه تاریخ خنای از جامع التواریخ است ، و شرح این مطلب

کتب این ضعیف رنجها برده لاشک آن انکار در حق این ضعیف زیادت کنند و گویند که : ایشان چون قوم خطائی بودند و ایشان را مانند کتب ما دیگر نبوده که ازان تصنیف و تألیف کنند بحسب طبیعت و عادت و رسم خود کتابی از سر ضرورت ساخته ، فلانی را چه ضرورت بوده که با وجود چندین کتب حکما و تصانیف پسندیده مبرهن و با وجود آنکه قادر بوده که از خویشتن نیز کلامه ای چند در معقول نویسد و چندین مصنفات دارد . . . روزگار بدان صرف کرده که مانند این سخنان نامعقول نامفهوم بی فایده نویسد !

ما امروز میدانیم که خط چینی از جمله خطوط تصویری است ، نه الفبائی و خط چینی ؛ اما در هفتصد هجری در ممالک اسلام کسانی که واقف باین امر بوده اند بسیار کم بوده اند ، و خواهه رشیدالدین از جمله آن عده معدود بوده . می گوید :

سالهای بسیار بود تا استماع افتاده و مشهور بود که خط خطائی را حروف معین نیست ، الا آنکه هر اسمی و لفظی را شکلی معین نقش میکنند که آن شکل مخصوص باشد بدان اسم یا بدان لفظ ، و چون اسمی و الفاظ عظیم بسیار است نادر کاتبی باشد که خط تمام داند ، و کسی که خط تمام داند بنزد ایشان در علم مرتبه تمام داشته باشد ، و هر عاقل که این معنی میشنید یا حیرت روی می نمود یا بانکار مشغول شده حمل بر عجز و خلل عقل ایشان میکرد ، [که غفلت داشته اند از] وضع خطوط که بنیاد آن بر حروف باشد ، که چون [از مفردات و] ترکیبات آن واقف شوند هر چه خواهند بنویسند و بخوانند . چه واجب باشد وضعی چنین مشکل نهادن که بدتها تمام بتوان آموختن ؟ . . . بعد از مدتها از تقریر بعضی اطباء حکمای ایشان چنان معلوم شد که هر چه الفاظ مشترک است هر یک را شکل جدا میکنند تا بدان واسطه بعضی مردم در معانی غلط نکنند ، تاحدی که تقریر کردند که چون نام خدای تعالی بوحدانیت نویسند آن واحدا را شکل جدا کنند ، و واحدی که مخصوص باشد پیدایش او را نیز جهت حرمت و

عزت شکل جدا... چنانکه قطعاً در لفظ بتصحیف نخوانند و در معنی بتصحیف و غلط و مخالف فهم نگرند^۱. چون بر این وجه تصور کرد اندیشه رفت که آن ضبطی عظیم است، و هر چند بواسطه آموختن آن سعی زیادت باید کردن لیکن بدان مرتبه رسیدن که کسی که کتب حکمت و علوم دقیق خواند در لفظ و در معنی تصحیف و غلط نخواند و نیندیشد عظیم نیکو و با صرفه باشد و ضبطی تمام مفید...

کلمچی (= کلمه + چی) یعنی کسی که گفته دیگری را
تروییت مترجم عالم بزبان دیگری بگوید، داشتند که از چینی و مغولی و ترکی و فارسی آگاه باشد، ولی نقل کردن کتابی از زبان چینی بدون داشتن یک مترجم عالم که هم چینی و فارسی هر دو را بداند و هم بموضوع علمی که میخواهد آن را نقل کند واقف باشد، ممکن نبود. ناچار بودند مرد دانشمندی را وادارند که خواندن خط چینی را فرا گیرد. در این باب می گوید:

در این وقت که ترجمه این کتاب، که این فصل دیباجه آنست، مشغول شده بود سعی نمود تا از متعلمان جوانی که بر علم طب و حکمت واقف بود و در آن رنج برده و طبعی راست و جدی درست و زیرک و در هر فن هنرمند و در تحصیل علوم مجتهد و مهوس بود^۲ مولانا ملک الحکماء و الافاضل یگانه عصر صفی الدوله والدین دام فضل و املازم حکیم سیوسه خطائی گردانیدم و کلمچیی که بر زبان واقف بود و تقریر نیک داشت ملازم او گردانیدم و شرط رفت که خط خطائی و زفان ایشان بیاموزد (یعنی صفی الدین) و سعی نماید و بر اصطلاحات ایشان واقف گردد. بعد از یک سال که ملازمت [نمود] و واقف آن شد تقریر کرد که هر لفظی مالا کلام شکلی و نقشی دیگر دارد و خط

(۱) پیدا است که مردم دقیق مقید بصحت تلفظ و صحت فهم معنی از نقص و نارسایی خط عربی و فارسی و از بی انقباطی نسخه نویسیها چه می کشیده اند که بزرگترین امتیاز خط چینی در نظر آنان مصون بودن آن از تصحیف و تحریف بوده!

(۲) جمله ناقص بنظر میرسد؛ سعی کرد تا چنین جوانی را بیابد که او را بفرافرفتن بزبان اهل چین بگمارد تا او در ترجمه کتابهای ایشان مساعدت نماید (۴).

ایشان را قطعاً بنیاد بر حروف نیست ...

پس حکمای خطائی خطی وضع کرده اند که قطعاً دران تصحیف خوانده
 نشود و الفاظ مشترک و آنچه بر بالا یاد کرده آمد، که من بیشتر پنداشته
 بودم که خط خطائی را آن خواص است، آن تمام نیز ضمناً دران مدرج
 باشد؛ و چون آن را بنویسند هر کس که آن خط آموخته باشد لغت متابع آن باشد
 نه خط متابع، چه آن شکل آن چیز است، مثلاً چنانچه کسی پارسی لفظ نان بنویسد
 مستعرب چون بخواند چه داند که آن نان است، و همچنین اگر مستعرب خبز بنویسد
 پارسی گوی و ترکی گوی و غیرهم چه دانند که آن نان است؛ لیکن اگر نان برابر
 همه اقوام که لغات مختلف داشته باشند بنهند همه بی شبهه دانند که آن نان است؛
 همچنین هر وقت که شکلی ساخته باشند که آن شکل دلالت کند بر نان، هر کس از
 اصحاب لغات مختلف که چون آن خط بیاموزند حاجت نباشد که خطی دیگر آموزند،
 و در حال که آن شکل بنویسند همه دانند که آن شکل نانست، لیکن هر یک آن را
 بزبان خود چیزی دیگر گویند و همه را غرض و مقصود از آن شکل حاصل شود ...

این قضیه و معانی در هیچ کتابی از پارسی و خطائی ننوشته اند و از زبان هیچ یک
 منقول نه. این ضعیف بتجربه و تتمع قیاس آن را حل کردم ... (شخصی تقریری کرد
 که مؤید این معنی بود، بدین مضمون) که در شهرهای بزرگ خطای که مردم متنوع
 در آنجا مجتمع است و تجار که از آن ممالک که لغات ایشان مختلف است چون بمعامله
 کردن اینجا آیند و معامله و دادوستد کنند، کسانی که ایشان این خط دانند احتیاج
 بترجمان نباشد، هر چه خواهند بنویسند آن شخص دیگر که او را لغتی دیگر باشد
 چون بخواند در حال احوال معلوم کند، و همچنین چندانکه مردم مختلف اللغه باشند
 و همه خواهند که باهم سخن گویند بدین خط برجائی نویسند و همه را از احوال یکدیگر
 و قوف شود بی ترجمان، و معامله بدان کنند ...

و هم در این وقت که این مقال را نوشته بود شخصی را یافت
 مترجم دانشمندی دیگر که او از فرزندان طیبی بود که از این ملک پیش ازین
 حضرت رفته بود، و آنجا در وجود آمده و خط پارسی از پدر و خط خطائی
 از خطائیان آموخته و مردی هنرمند و وزیرک، و شعر پارسی و خطائی نیکو دانستی و دیگر
 هنرها، از او طبیعت و حقیقت احوال خط خطائی پرسید، او نیز تقریر کرد که خط
 ایشان قطعاً بنیاد بر حروف نیست، الا آنکه هر یک را نقشی است. و تقریر کرد که
 ملک خطای و چین که شهرهای بسیار است و معظم، در هر شهری چندین لغات مختلف
 است و تا حدی که میان اهل محلّه تامحله دیگر در لغت ایشان تفاوتها باشد، و تمامت
 را خط یکی، و هر چه میان [ایشان] بسدین خط بنویسند همه بران واقف شوند و
 احتیاج کلمچی نباشد، لیکن زبانهای دیگر مانند هندوی و ترکی و مغولی و تبتی و
 پارسی و عربی که آنرا بنیاد بر حروفست چون خواهند که بخط خطائی بنویسند
 درست نیاید غالباً، جهت آنکه ایشان را چند حرف در لهجه نمی آید، و آن حروف
 اینست: ح ه ع غ ذ ض ط ظ ث ؛ و چند حرف در لهجه ایشان هست که در دیگر
 لغات نیست، چه طبیعت ایشان چنین اقتضا کرده، و آنچه جماعت خطائیان که زبان
 پارسی بیاموزند و زبان ایشان شکسته بسته است از این جهتست.

این کتاب رشیدالدین تا آنجا که بنده اطلاع دارم قدیمترین مأخذ فارسی

درباب وجود صنعت چاپ در چین است. چاپ کتاب را چینها در عصر

چاپ
در چین

سلسله سلاطین تانگ بکمال رسانیدند، یعنی مقارن قرون اول تا سوم

هجری، و شیوه متداول همان بود که وصف آن را رشیدالدین کرده است و عن قریب
 عین عبارات او نقل خواهد شد، یعنی روی يك قطعه چوب تمام مطالبی را که باید در
 دو صفحه متوالی بیاید، بعلاوه يك ستون عنوان باب و فصل و میزات دیگر در میان
 دو صفحه، و ارو نه میکنند و سپس آنرا مرگب زده روی کاغذ بر میگردانند، و
 آن کاغذ را از وسط تا میزدند و کتاب هر چند ورق میشد از این اوراق تا کرده

مرگب بود که پهلوی یکدیگر گذاشته میدوختند. هنوز هم همین شیوه در چین متداول است و اهل مملکت آن را بر شیوه های دیگر ترجیح میدهند.

شیوه دیگری که اختراع کردند گویا در عصر رشیدالدین هنوز معمول نشده بوده و ابداع آن یا در همان عهد و یا اندکی بعدتر باید شده باشد. آن طریقه این بود که قالبهای متعدد، بعدهای که برای تمام اشکال و صورتهای معمولی خط چینی لازم بود، تعبیه کرده بودند، و از این قالبها عدّه بسیاری مکعبهای گلی یا فلزی متساوی بیرون میریختند، که بر یک سطح هر یک از آنها نقش یکی از اشکال بطور معکوس و برجسته منقور بود؛ و یا آنکه مکعبهای چوبی متساوی میگرفتند و نقش وارونه هر شکلی را بر یک سمت هر مکعبی بطور برجسته نقر میکردند، و مقدار بسیار زیادی از هر شکل و صورتی تهیه کرده و حاضر داشتند؛ و این مکعبهای گلی یا چوبی یا فلزی برای ایشان همان عملی را انجام میداد که امروزه حروف سربی برای ما انجام میدهد، یعنی آنها را پهلوی هم مطابق مضمون و مطلبی که میخواستند چاپ شود ترتیب میدادند و «صفحه بندی» میکردند و برای عمل «طبع» بکار می بردند. خواجه رشیدالدین فضل الله چنانکه گفته شد فقط از آن شیوه قدیم خبر میدهد، و عین عبارت او اینست:

ضبطی نهاده اند که کتابی را بر صحیفهای چوب می کنند بخطی که در غایت خوبی باشد و تمام مقروء و مصحح، و آن را بر کاغذ می زنند، مانند آنکه نقاشان نقش بر چوب کرده قالب میزنند تا همه متساوی و راست و نیکو و آسان باشد، و آنچه کاتبی بسالی نویسد بیک روز ب قالب برزنند؛ و کاغذ تَنک^۱ خطائی که می سازند غرض از تُنکی آن آنست که قالب نیک در آن نشیند و نقش درست بیرون آید، و الا کاغذ چنین تُنک نساختندی؛ و سیاهی^۲ نیز چنان ساخته که لایق قالب زدن باشد؛ و هر چند قالب بر یک روی کاغذ می زنند و یک روی دیگر صرفه میرود، لیکن در تنکی و آلت

(۱) تنک بضم اول و دوم بروزن خنک بمعنی نازک و رقیق و لطیف است.

(۲) مراد از سیاهی همانست که ما مرگب می گوئیم.

کاغذ و حجم کتاب دوسه چندان توفیر باشد؛ و نیز کاغذ از پوست درخت توت و درخت نی و میان انواع نی...، و میان آن مانند میان چوب پوسیده میباشد، میکنند تا عظیم آسان و کم بضاعت و اندک قیمت بود،... حکمت در وضع خط و فواید آن و آسانی کتاب و آسانی ساختن کاغذ و هر چه بدان تعلق دارد که مصلحت و مدار ملک و ضبط آن بقلم راست آید این معانی است که شرح داده شد.

خواجه رشیدالدین در مقدمه قسمت تاریخ ختای از جامع التواریخ هم طریقه فن چاپ را بیان کرده است، و داود بنا کتی در تاریخ خود آن فصل را نقل کرده بدین عبارت: آنگاه بموجبی که عادت ایشان است از آن کتاب نسختها کرده و می کنند چنانکه در آن هیچ تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان نمی تواند بود، و آن چنانست که چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد و خطش بغایت خوب و مجال تغییر و تبدیل در آن نه، رعایت این هر سه معنی را وضعی کرده اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبر افتاد خطاطی خوش نویس را حاضر کرده اند تا هر صفحه از آن کتاب بخطی پاکیزه بر لوحی نوشته است و تمامت دانندگان آن قسم با احتیاط تمام مقابله و تصحیح آن کرده و خط خویش بر ظهر آن لوح مثبت گردانیده، آنگاه تقاران ماهر استاد را فرموده تا آن را نقاری کرده اند و چون از تمامت کتاب برای این طریقه نسخه گرفته اند و بر هر یک عدد آن بر توالی نوشته، آن لوحها را همچون سکه دار الضرب در کیسه ها بهرامنا و معتمدان معین سپرده اند و در دکانهای مخصوص بآن مصلحت مضبوط نهاده و بر آن عمال تمغائی معین و مقرر گردانیده، بهر وقت که کسی نسخه ای از آن خواهد پیش آن جماعت رود و حقوق معین دیوانی و مؤنات آن بدهد ایشان آن لوحهای آن کتاب بیرون آرند و بر مثال سکه زر بر اوراق کاغذ نهند و بوی تسلیم کنند. و بدین طریقه ممکن نیست که در هیچ کتابی از کتب ایشان زیادت و نقصان تواند بود. بدان سبب بر کتاب مذکور [یعنی کتاب تاریخ ختای که سابقاً ذکر شد] اعتماد کرده نقل تاریخ ایشان می رود.

چاو
اندک زمانی قبل از آنکه رشیدالدین این کتاب را بنویسد چاو در ایران متداول شد و یک وزیر جان خود را بالای آن گذاشت و چاو از میان رفت بتفصیلی که در کتابهای تاریخ مضبوطست. پیش ازان شهر و نیز در بلاد مختلف ممالک اسلامی چندصباحی متداول شد و آن نیز نپائید و فقط یاد بدی ازان در گلستان سعدی ماند. رشیدالدین این نوع نقد را بیچرا خوب میدانند ولی جرأت رایج کردن آن را نداشته است. اینک عبارت او :

« و احوال چاو که بعوض زر بخرج می کنند و حکمتی که در آنست و تدبیر و ترتیب روانه کردن آن که هیچ کس بکنه [آن] نمی تواند رسیده هم از جمله تعجبهاست و فایده آن زیادت از وصفست؛ و آنچه مشهور است که اگر کیمیا بودی و با فایده بودی چاو که در آن ملک روانه است کیمیا نیست که اگر نیز کیمیا دست دادی بصد یک آن نرسیدی؛ و آن بنزد ما روانه کردن از محالات شمرند. »

یکی از فضیله‌های ما سی و پنج سال پیش ازین مقاله‌ای در مجله بهار نوشت و بشیوه وجه تسمیه سازی عامیانه لفظ «چاپ» را از این «چاو» مأخوذ دانست. ملاحظه می فرمائید که خواجه رشیدالدین در این کتاب هر دورا معرفی و وصف می کند، نامی برای طریقه تکثیر نسخ کتاب ذکر نمی کند، و آن را با چاو مرتبط نمی سازد. هیچ یک از دو عمل در ایران متداول نشد تا بتوان گفت که ایرانیان شباهتی بین این دو امر حسّ می کردند، و باین جهت بعد از آنکه فنّ طبع را از اهل فرنگ گرفتند آن را بلفظی خواندند که از «چاو خانه» می شناختند؛ حقّ اینست که این اشتقاق سازی عامیانه دیگر در کتابها و فرهنگهای ما تکرار نشود. چاپ از لفظ چهاپه هندی مشتق است و این جانب تفصیل این مطلب را در ذیل مقاله‌ای که راجع بر فتن محصلین ایرانی بفرنگستان تحت عنوان «اولین کاروان معرفت» در مجله یغما نوشت بیان کرده است، بآنجا رجوع شود.

این را نیز چینیها داشته اند آن و رشیدالدین در باب چین میگوید: دیگر در علم موسیقی هر چند ایشان را مهارتی تمام است لیکن از آن جمله آنچه معلوم شد آنست که چون مطربی خواهد که قولی یا غزلی مشکل که نیاموخته باشد آن را بر ساز بزند و محتاج بدان که بچند روز بیاموزد ضابطه ای ساخته اند که بیک لحظه آن را بیاموزد و بر سازونی بزند؛ و آن چنانست که جهت هر آوازی نشانی معین کرده اند، آن استاد که آن قول و غزل داند آن آواز میکند و جهت هر یک آن نشان چنانکه معلّم می بیند می کند، و آن متلمّ چون در آن نشان نظرمی کند میداند که کدام آواز است بر ساز می زند، سیوم نوبت تمام واقف شده می باشد و تمام درست شده بر ساز می زند چنانکه هیچ غلطی و تردّی در آن نداشته باشد...

نوت
موسیقی

مقدمه این کتاب رشیدالدین که مخصّص آن نقل شد چهل صفحه است و در پایان آن می گوید: و از این کتب که این ضعیف آن را ترجمه کرد بسیار لطایف و حکمتها معلوم شد، لیکن مجال آنکه آن را شرح کنم نداشتم، حالیا این قدر جهت آن در قلم آوردم تا زیرکان و دانایان و حکما از آن واقف شده بانکار آن مشغول نگردند، و هر یک بقدر سعی و اجتهاد خود در آن نظر شافی کرده از معانی و حقایق آن استنباطات کنند و وجوه آن بادید کنند و بغور آن برسند. بعد ازین مقدمه اصل کتاب طبّ می آید که آن هم قریب چهل صفحه است، و در صفحه ۷۹ می گوید: و چون از شرح فوایدی که از ایشان معلوم شده فارغ شدیم رساله ای در حروف وضع کنیم و بیان کنیم که مخارجی که از حروف ایشان معلوم کرده ایم چنداست و حسب هر مخارجی حرفی بنهیم و شکلی بی نقط جهت آن مخارج وضع کنیم و کیفیت تصویت و مخارج آن حرف بیان کنیم و اعراب ایشان را نیز اشکال وضع کنیم که دلالت بر حرکات مختلف الفاظ ایشان کند...

ختم
سخن

در ختام مقدمه نانی نام کتاب و فهرست تقسیمات و ابواب و فصول و مندرجات هر یک از کتب می آید که تا صفحه ۱۰۴ می رود، و متن کتاب در صفحه ۵۱۶ ختم

میشود، و آن در تبریز در ۷۱۳ هجری بخط محمد بن احمد بن محمود تعریفاً بقوام الکرمانی
کتابت شده است .

از فصولی که نقل شد شیوه کتابت خواجه رشیدالدین فضل الله نیز بدست می آید
که انشائی ساده و بی بیرایه داشته است ، ولی چندان دقیق و مقید به مراعات اجزاء جمله
و ربط عبارات و ادای حق معنی نبوده است ، و چون مطالبی بیان کرده است که در
فارسی غالب آنها بی سابقه بوده است و زبان برای روشن بیان کردن آنها هنوز پخته و
آماده نشده بوده است آثار عجز او در عباراتش دیده می شود . و بنده نتخواست که
انشای او را تغییر دهد ناچار چنانکه در نسخه یافته بود نقل کرد .

طهران ، خرداد ماه ۱۳۳۴

